

سیری که قتلاً بودم!

آلی استندیش | آذین شریعت

سرشناسه: استندیش، الی

Standish, Ali

عنوان و نام پدیدآور: پسری که قبلاً بودم / آلی استندیش؛ [مترجم] آذین خشنودشریعتی.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۲۷ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۳۷۸-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The Ethan I was before, 2017.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م.

موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century

شناسی افزوده: خشنود شریعتی، آذین، - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۵۷۵الف/Pz۷

رده‌بندی دیوئی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۲۷۹۳۵۶

۰۰۱



انتشارات پرتقال

پسری که قبلاً بودم!

نویسنده: آلی استندیش

مترجم: آذین شریعتی

ویراستار: فاطمه حمصیان کاشان

مشاور هنری و طراح جلد نسخه‌ی فارسی: گیانه‌ش غریب‌پور

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۳۷۸-۰

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ

قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

فهرست

۱۵	مقدمه
۱۹	پالمات
۲۳	بابابزرگ آیک
۲۸	خیابان اصلی
۳۴	سین
۳۹	رودی
۴۶	آشپزی مامان
۵۰	روز دوم، درسه
۵۴	خاطرات
۵۸	کورالی
۶۳	سفر در زمان
۶۷	هر آدمی به یک دوست ام‌تی‌اچ دارد
۷۱	یک دعوت
۷۶	کتابخانه
۸۲	آموزش رانندگی
۸۷	مسیر طولانی خانه
۹۳	منطقه‌ی ممنوعه
۹۵	همراه
۱۰۱	یک عادت جدید
۱۰۲	اردو
۱۰۹	خانه‌ی بلک‌وود
۱۱۶	صدای پشت تلفن
۱۱۹	فال‌گوش ایستادن
۱۲۲	فضا

۱۲۴	پسری که قبلاً بودم
۱۲۷	آملیا بلک وود
۱۳۰	یک درس
۱۳۳	دیوار گذشته‌ی کورالی
۱۴۱	پناهگاه ساحلی کورالی
۱۴۴	داستان ایتن
۱۵۲	مرد مشکوک
۱۵۶	دنبال شده
۱۶۰	بعثت محمدی قرمز
۱۶۵	گنج
۱۶۷	ارواح
۱۶۸	کمک
۱۷۲	نقشه‌ی مک
۱۷۴	لحظه‌ی رودی
۱۷۹	مهمانی
۱۸۲	کار بابا بزرگ آیک
۱۸۵	میز مک
۱۸۹	صورت پشت پنجره
۱۹۲	نقشه‌ی گنج
۱۹۶	قلدرها
۱۹۹	کانال
۲۰۲	دردسر بزرگ
۲۰۴	اخبار شبانگاهی
۲۰۹	روز امتحان
۲۱۲	بدون جواب
۲۱۶	فرار از مدرسه

۲۱۹	جدال
۲۲۳	اعلان جنگ
۲۲۵	کلمات
۲۲۷	سرویس مدرسه
۲۳۱	حقیقت
۲۳۶	قوی تر
۲۴۰	آقای بید
۲۴۳	کیسی، کیسی، کیسی
۲۴۵	درد
۲۴۷	مرگ
۲۵۲	طوفان
۲۵۸	کورالی کجاست
۲۶۱	نقشه
۲۶۵	عملیات نجات
۲۷۱	توله‌ها
۲۷۵	دوباره کتابخانه
۲۷۸	یک توضیح
۲۸۴	همدیگر
۲۸۹	خانه
۲۹۵	تجدید دیدار
۲۹۸	بهترین دوست من
۳۰۱	عبور کردن
۳۰۵	معبد
۳۰۸	هرگز رهایت نمی‌کنم
۳۱۴	مامانی
۳۲۰	آهنگ کیسی

مقدمه



پنجاه و نه روز است چراغ اتاق کیسی خاموش شده. این زمان آن قدر طولانی است که احتمالاً بعدش هر کس دیگری باشد راحت یادش می‌رود او روزی آن جا زندگی می‌کرده یا حتی اصلاً وجود داشته. من فراموش نکرده‌ام.

امشب، مثل همه‌ی شب‌های قبل، صبر می‌کنم همه بخوابند. بعد پاورچین پاورچین می‌روم طبقه‌ی پایین، آرام کاپشنم را می‌پوشم و از در جلویی می‌زنم بیرون و می‌پریم روی سقف ماشین مامان من نشیمن و خیره می‌شوم. آن قدر هر شب به پنجره‌ی اتاق کیسی زل زده‌ام که دیگر آن چهار تکه شیشه‌ی سیاه را وسط چهارچوب قاب نمی‌بینم.

تنها چیزی که می‌بینم حفره‌ای تاریک است در جایی که قبلاً روشن بود. اما امشب، وقتی وارد ایوان می‌شوم، چیزی فرق می‌کند. امشب ماشین من در مسیر ورودی خانه‌ی کیسی پارک شده. پنجاه و نه روز است چراغ اتاق کیسی خاموش است. اما امشب نوری سوسو می‌زند و برق زردی تاریکی شب را می‌شکافد.

نفسم را آن قدر تند توی سینه‌ام می‌فرستم که هوای سرد پشت گلویم را می‌سوزاند.

نفسم را حبس می‌کنم.

بدون این که از خودم اراده‌ای داشته باشم، پاهایم محکم با آسفالت پیاده‌رو برخورد می‌کند و به سمت دیگر خیابان می‌دوم، به سمت حیاط خانوادگی رید. با دست‌های بدون دستکش کف زمین را می‌گردم تا یک سبزه‌ریزی مناسب پیدا کنم. پایین پنجره‌ی اتاق کیسی می‌روم و سنگ را به هوا پرتاب می‌کنم؛ به شیشه‌ی بالایی سمت چپ می‌خورد. یک لحظه عاقی نمی‌افتد.

اما بعد سبزه‌ریزی روی دیوار می‌افتد و چهره‌ای میان قاب پنجره ظاهر می‌شود.

احساس می‌کنم کسی از اعماق قلبم، جایی که در آن حک شده، جان می‌گیرد.

اما وقتی دقیق‌تر به چهره‌ی من پنجره نگاه می‌کنم اسمش در گلویم می‌شکند.

آن صورت رنگ‌پریده با موهای به هم ریخته مادر کیسی است، خانم رید. زیر سایه‌ی حصار خانه‌ی رید پنهان می‌نشوم. میدوارم خانم رید وقت نکرده باشد بفهمد من آن جا هستم. صورتم را با شاخه‌ها چسبانده‌ام که دیده نشوم. صورتم را می‌خراشند، اما همان جا قوز کرده منتظر می‌مانم، تا زمانی که مطمئن می‌شوم او دیگر نگاه نمی‌کند.

نگاهم به پلکان ورودی خانه می‌افتد. تکه کاغذ مجالهی سبزی به یکی از آجرهای آن چسبیده است.

پیش از این که فرصت فکر کردن داشته باشم، نامه را می‌قایم.

سپس به ورودی خانه‌ی خودمان برمی‌گردم و خودم را روی پله‌های

ایوان می‌اندازم. به چیزی که توی دستم است نگاه می‌کنم.

نامه نیست، قبض است.

به آدرس گیرنده نگاه می‌کنم. معنی کلمه‌ها را می‌دانم، اما این کلمه‌ها

برای من هیچ معنایی ندارند. دنیا دور سرم می‌چرخد.

احمق، احمق، احمق. جوری به طرف پنجره‌اش سنگ پرت می‌کنی انگار

انتظار داری واقعاً آن‌جا باشد، معلوم است که نیست.

می‌دانم الان کجاست.

بعد از دویدن توی حیاط خانه‌ی رید، هنوز نفسم سر جایش نیامده

است، اما ناگهان به سرم می‌افتد که باید بدوم، آن قدر که مطمئن شوم

دیگر هیچ‌وقت این‌جا نیامد. پنجره را نخواهم دید، درست مثل این است

که بدانی برای برگشتن به ساحل توان کافی نخواهی داشت اما باز هم تا

دور دست‌های دریا شنا می‌کنی.

وقتی پاهایم شروع به حرکت می‌کند، نمی‌توانم متوقفشان کنم.

باید به کیسی برسم.